

و در فطرت ثانیه خلعت بهجت این موهبت در بر عاقلت عقل مستفاد است  
 پس بشر متا له منصب بصبغ انوار ملکوت اعلی و منصدغ از جمل اوزار بطن  
 هیولی در مرتبه عقل مستفاد از حیثیت انقشاش صور موجودات که  
 حروف و کلمات کتاب وجودند در لوح جوهر هستی نفس عقلا نیه  
 کتاب الله الناطق و از حیثیت استجماع طبایع و اخلاق و شیون و اطوار  
 اسماء مکرمه الهی و محییت تصافق خواص کالات متقابل و تعانق  
 لوازم صفات کمال متضاده اسم الله الاعظم است که مشتمل بر جمیع اسماء  
 کلیه و جزئیه و جامع جمیع حقایق الهیه و کونیّه و عقلیه و حسیّه است  
 و از اغصان شجره این اصلست آنکه خازن نازل رب العالمین و اوصیای  
 معصومین خاتم النبیین ص ۳۴ ذوات مقدسه خود را اسماء الله  
 الحسنی خوانده اند من ذلك ما رواه شيخنا الاقدم و يئس المحدثين  
 ابو جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق الكليني رضي في جامعه الكافي  
 في كتاب التوحيد بسنده الحسن بل الصحيح العالي الاسناد عن معاوية  
 بن عمار عن ابي عبد الله ع في قول الله عز وجل والله الاسماء الحسنى  
 فادعوه بها قال نحن والله اسماء الله الذي لا يقبل الله من العباد  
 عملاً الا بمعرفتنا در رواشع سماويه آورده ایم که اسم عبارتست از کلمات  
 که دلالت کند بر اصل جوهر ذات یا بر ذات از حیثیت صفتی از صفات  
 یا باعتبار فعلی از افعال و احاد اعداد افرینش و اشخاص نظام وجود  
 کلمات موجودند که زبان حال جوهر حقیقت بپا وجودات عالم

خود میکنند و نیز بمجموعات باعتبار حیثیت مجعولیت شیون و نعوت  
 و حیثیات و اعتبارات ذات جا علند پس کلمات الله که نفس نوات معلوم  
 و هویتات و بمجموعات بوده باشد اسما الهی اند که دلالت دارند بر ذات  
 حق و موجد مطلق و در میان انها اسما الله الحسنی ذوات فاصله نوا  
 و نفوس کامله قدسیه اند که صفات کمال همه اطلاق صفات حقیقه  
 قائم بدانند و حیثیت قیومیت و وجوب ذاتی بوحدها الحقه کنه  
 ذات همگی بجلنها و ینبوع الینایع کالات مطلقه وجود است باسرها  
 و حقایق انوار عقلیه را عالم حمد و عالم تسبیح و تمجید از این جهت گفته اند  
 و از نفوس متألله و صاحبان قوه قدسیه انانرا که جوهر نفس در غایت  
 صفات شیون متقابله در قصباء درجه قوت باشد و فرایض و نوافل  
 فطرت اولی فطرت ثانیه بخزانة تحصیل او را باشند مرتبه نبوت حاصل  
 آید و نبوت از اجتماع سه خاصیت متحصّل شود یکی آنکه علوم تعقلانی  
 نفس از جاده حدس اید بی سلوک مسلك افئناص دویم آنکه طبقه  
 روحانیین از ملائکه در مرات رؤیت بصری او متشیخ و کلام و حیاتی  
 الهی در لوح قوت سمعی منظم تواند شد سیم آنکه هیولی عالم عنصری  
 حکم او را اطاعت کند و اینها ازان ممر محصل تواند بود که از عنق  
 شب و اوج طبیعت مظلمه عتمه در مجور مزاج گذشته سطح صبح اقلیم قدس  
 رد یافته روض عالم باطل کرده بعالم حق متصل گشته باشد و رابطه اتصال  
 و اتحاد باروح القدس که خلیفه مکتبخانه تعلیم و تادیب است مستحکم

ساخته باشد پس باذن الله سبحانه آنچه در لوح ذات او منقش است مطابق  
 نماید و حکمش بر رعیت او جاری و در مملکت او نافذ باشد سفر قدس پس  
 متاهلین را در جبل الی الله اول منازل ملکه خلع جسد و رفض بدنست  
 که گفته اند لا یعد الانسان من الحکماء ما لم یطلع علی الجہۃ المقدسة التي  
 هی الجہۃ الکبریٰ ولا من المتاهلین ما لم تحصل له ملکہ خلع البدن حتی  
 یصیر البدن بالنسبة الیه کقیصن یلبسه تارة ویخلعه اخرى ثم اذا خلع فان  
 شاء عرج الی عالم النور وان شاء ظهر فی ایه صورة اراد من علم الظهور  
 وانما تحصل هذه القدرة وامثالها بالنور الشارق والومیض البارق  
 المتراتن الحدیدة الحامیة تشبه النار لمجاورتها وتعمل فعلها بمشابهتها  
 فلا تتعجب من نفس استشرقة واستضات بنور الله فاطاعها الاکوان  
 طاعتها للقدسین فنومی فحصل الشئ بایماتها وتنصو رفیق علی  
 حسب تصورها و مثل هذا فلیعمل العاملون فی ذلك فلیتنافس  
 المتنافسون و اخرین منزل کمحط رحل هجرت دوار توطن سعادتت و  
 وراء عبادان قریه انست که عارف متالہ کہ عالم عقلی مضامی نظام جملی  
 عوالم وجود شده است عزل لحاظه شعور و قطع نظر ادرالک از ماسوی  
 ذات الله تعالی العموم کرده حتی از ابتهاج هجرت جوار و استشعار لذت  
 قرب و انتهاز فرصت وصال مطم شعور و رائی کبر بائی معشوق حقیقی  
 نیابد و از جوهر ذات خود خبر نداشته باشد فضلا عن لذة الذات و  
 و ازین هم خبر نداشته باشد که از ذات خود خبر ندارد و باین هم شعور نداشته

نَشْرُ الكَتْرُونِيك فِرْوِغِ صِبْر

***Fmehrr.com***

باشد که بغیر سلطان او شعور ندارد و ازین درجه بفضائی فی الله و فنائی  
 فی الفناء تعبیر میکنند که مغناطیس حیوة ابدی و کسیر بقائی سرمد است و هذ  
 حقیقه عود الانسان الی الله و حده فی هذه النشأة قبل النشأة الاخره  
 و هنالك ینبرج انه سبحانه هو المبدأ و المعاد و الاول و الاخر من سبیل اخر  
**مقباس الجذوة** نفس ذاتا تعلق طبعی بتدبیر بدن و علاقه  
 ضروری بعالم زمان و مکان و اعتلاق احساسی باقلیم هیولی باقیست  
 قطع تعلق ارادی کرده صاحب ملکه خلع بدن شده و از تخلق بمخلق اسم  
 مقدس محیط و اسم مکرم جامع نصیبی وافر گرفته باشد احساسات و ادراکاتش  
 بر سبیل تدریج و تعاقب و محسوسات و مدارکاتش متضادم و متضاحم <sup>هذ</sup>  
 بود و انگاه بماضی و مستقبل و سابق و لاحق دایره ادراک معانی محیط  
 میتوانند داشت که از عالم محسوس یکباره مهاجرت کرده از خواص نفسانیت  
 منسلخ شده استحقاق اسم عقل خالص پیدا کند و این هنگام موت طبعی  
 و بعد از انقضای اجل موعود صورت میپذیرد و حقیقت موت همچنانکه  
 معلم مشایخه یونان در سطوط الیس در اثولوجیا ذکر کرده نیست الا انتقال  
 از عالم ظلمات بعالم نور و از دهکده خراب آباد هیولی از تنگنای جبر شکسته  
 زمان بفضای صحرائی دهر و معموره عالم معقول اول در رؤس المسائل  
 کل معقول انما یکون بلا زمان لان کل معقول و عقل فی حین الدهر لا فی الیوم  
 لا فی حین الزمان بل لذلك صا و العقل لا یحتاج الی الذکر بعد ان کفتم  
 فی النفس انما دایرة لیس لها من مرکزها الی الدایرة ابعاد ان کان المحض

مركزا فالعقل دائرة لا تتحرك فان النفس دائرة تتحرك پس دوميم ثاني حال نفس  
 ظاهرة الذات نقيته الجوهر رابعد ازارتحال اذ اين عالم ورجوع بعالم عقلي و  
 بودن باجواهر عقليه وصف كرده وكفته است ليس في العالم الاعلى جوهر  
 متميل ولا علم مستحيل وازا كانت الاشياء هناك ظاهرة ثابتة دائمة على  
 حال واحد لم يكن للنفس حاجة الى ذكر شئ بل ترمى الاشياء دائما على  
 ما وصفناه فنقول ان كل علم كايين في العالم الاعلى الواقع تحت الدهر  
 لا يكون بزمان لان الاشياء التي في ذلك العالم كوتت بغير زمان فلذلك  
 صارت النفس لا تكون بزمان ولذلك صارت النفس تعلم الاشياء التي  
 كانت تتفكر فيها هيها بغير زمان ايض ولا تحتاج ان تذكرها لانها  
 كالشئ الحاضر عندها فالاشياء العلوية والسفلية حاضرة عند النفس  
 لا تغيب عنها اذا كانت في العالم الاعلى العقلي والحق في ذلك الاشياء  
 المعلومة فانها لا تخرج من شئ الى شئ هناك ولا تنقلب من حال الى  
 حال ولا تقبل القسمة من الاجناس الى الصور اعني من الانواع الى الا<sup>شياء</sup>  
 ولا من الصور الى الاجناس والكليات صاعدا فاذا لم تكن الاشياء المعلو<sup>مة</sup>  
 في العالم الاعلى على هذه الصفة كانت كلها حاضرة ولا حاجة للنفس الى  
 ذكرها لانها تراها عيانا فان قال قائل انا نجيز كلم هذه الصفة في العقل  
 وذلك ان الاشياء كلها فيه بالعقل معا كذلك ولا يحتاج ان يذكر شيئا  
 منها لانها عند وفيه ولا نجيز ذلك في النفس لان الاشياء كلها ليست في  
 النفس بالفعل معا بل الشئ بعد الشئ فاذا كانت الانفس بهذه الصفة

فهي محتاجة الى الذكر كانت في هذا العالم ام في العالم الاعلى قلنا وما الذي يمنع  
النفس اذا كانت في العالم الاعلى من ان تعلم الشيء للمعلوم دفعة واحدة واحدا  
كان المعلوم او كثيرا لا يمنع عن ذلك البتة لانها مبسوطة ذات علم مبسوطة  
تعلم الشيء الواحد مبسوطة كان او مركبا دفعة واحدة مثل البصر فانه يرى  
الوجه كله دفعة واحدة والوجه مركب من اجزاء كثيرة والبصر يدركه وهو واحد  
غير كثير كذلك النفس اذا رأت شيئا مركبا كثيرا اجزاء علمته كله دفعة واحدة  
مع انها تعلم بلا زمان وانما تعلم الشيء بلا زمان لانها فوق الزمان وانما  
صارت فوق الزمان لانها علة للزمان در اثار عقلاء شامخين وعلما  
راسخين ريدهم ام كه فلك و اعنى جوف كره مايل قمر بقرار رحم تشبيه كره اند  
و در حقيقت به تشبيه بلكه مثل زده اند و نفس ناطقه بشر براهمچنين ولادت  
بتكون نطفه در قرار رحم ومدت عمر اين نشانه را بمدت مكث جنين در رحم  
وجسد را بمشيمه وموت را بولادت وقسمت عالم حياة باقى ابدى را بفضاى  
دنيا و در نوح البلاغه مكرم و حديث شريف الموت و لادة ثانية ولن يلد  
ملكوت السموات من لم يولد مرتين و ارداست ماسطح فلك قعر زمين  
ميشمر يم نه چرخ همين يكي نكبن ميشمر يم تاجنين در رحم مادر غذا  
صالح اخذ نكند و مزاج تام جسدى نپايد جيوه و تولد و زندگى دنياى  
و عمر اين نشانه نخواهد يافت و تا نفس ناطقه درين عمر مشيمى و زندگانى  
رحمى غذاى صالح از علوم و معارف نكبرد و مزاج عقلى مستوى تحصيل  
نكند بخت حياى حقيقى و لذت عمر ابدى دراك نخواهد كرد مزاج

<http://www.fmehr.com>

جسمانی از مخالط اجزاء متصغره عناصر و تفاعل کیفیات محسوسه فعلیه  
 و انفعالیه حاصلست و مزاج عقلی از اتصال و امتزاج جوهر نفس بانوار  
 عقلیه ملکوت اعلی و قبول تلامع انعکاسات اشعه متصافقه و شروق  
 تضاعف اشراقات اضواء متشارقه و چون مزاج عقلی اعتدال است تمام و  
 نصاب استوایابد و عزیزه نفس موت ارادی در خلق و خلق جسد و نفس  
 حواس ملکه شود موت که ولاده نشانه باقیه و تباشیر صبح حیا ابدیه است  
 محسوس و مشعور به نکر دو موجب تالم و تاثر نباشد چه مضار حال جوهر  
 نفس و مخالف شان او نیست و تا محسوس در کیفیت مخالف جوهر حاس  
 نباشد شعور و احساس متصحیح نمیشود که الشیء لایتاثر من مثله بل عن  
 ضده و از اینجهت در طب جسمانی حفظ صحت بمثل است در صحت بدن بضد  
 مقرر شده است و امام حکمت افلاطون الهی در طب روحانی گفته است  
 مت بالارادة تمحی بالطبعه و در بطون قران حکیم و تنزیل کریم در باب  
 بنی اسرائیل بدیج بقره اشارت باین دقایق مضمن آمده و بقره از جوهر  
 نفس ناطقه کنایت شده است و انها بقرة صفراء فاقع لوطها تشر الناظر  
 بیان تجرد و نورانیت جوهر ذات و انها بقرة لازلول تثیر الارض ولا  
 تسقی الحرث مسئله لاشیه فیها بیان سلامت فطرت جبلت از اوزار جسم  
 و عیوب هیولا نیت فرموده است  
 ان فی قتل حیاة فی حیات  
 چون هم زین زندگی پایندگیست  
 اقلونی اقلونی یا ثقلات  
 از مودم مرک من در زندگیست  
 نفس عارف مقدس متاله چون



از تنگنای دم دنیا و مضیق مشیمه جسد رهائی یافته از دگر بدن و اشیاء چتر  
 طیران گرفته پرواز نماید و سعت عالم قدس و فضای هوای ملکوت پند بیکجا  
 بعقول قارسه ملحق و بانوار ملکوتیه متصل شود و مترجمات قریبه هیولی و  
 متعاقبات افق تقضی و تجدید در عالم دهر که وعای زمانت بجمع مطالع  
 کند و ادراکات متعاقبه نفسانیه اش بعلوم و اسعه عقلانیه متقلب گردد  
 یوم تجدید کل نفس ما عملت من خیر یحضرها و ما عملت من سوء تود لو ان بدنها  
 و بینة امدابعیداً و ما تقدموا الانفسکم من خیر تجدوه عند الله الی ربنا  
 یومئذ المستقر ینبوا الانسا یومئذ بما قدم و اآخر پس از صقع عالم عقل  
 بحریم حرم ربوبیت رجوع کند و استان مقدس وحدت حقه و قیومیت  
 مطلقه را اول و آخر و مبدأ و معاد علی الاطلاق مشاهده نماید بر وجه  
 دیگر که در حوصله ادراک ابصار عقول مقدسه ننگیند و چون هنگام  
 حشر جسمانی و معاد جسدانی اید جوهر مجرد نفس سعید که از اصحاب  
 الیمین است باذن الله سبحانه همان شخص جسد را که ماده هیولانیه اش  
 بشخصیتها باقی و صورت ترکیبی مثل صورت اولی بوده باشد استعاد  
 و استرجاع نماید و شیون زمانیه لذات نعیم مقیم را در طی ثبات رهبری  
 و قوار ابدی و مشویات کالات بدنی را در صورت روح و ریخاع عقلی  
 و اشجار و انهار قدسی ادراک کند و نفوس اشقیاء که اصحاب الشمالند  
 ضد این حال بر همین نسبت و مقابل این بر همین قیاس داشته باشند و تحقیق این  
 حقایق بی ترک متابعت حکم و هم و بی اختیار مهاجرت اقلیم حس میسر نیست

کر نه موش و هم در انبار ماست      کدم تحصیل چل ساله کجاست  
 دفع شر موش و هم از هوش کن      پس در انبار عقل از کوش کن  
**الجدوة الثامنة** عارف متقدس در درجه زهد و درجه  
 عبادت نه چون زاهد جسمانی و عابد جسمانی باشد چه زاهد زاهد  
 جسمانی اعراض از طبیبات دائره دنیا است بطع اضعاف ان از مشتبهات  
 دائمه آخرت و این در حقیقه تجار توست که بمتاع خسیس متاع نفیس  
 خریداری نموده است گفته اند مانند کسی که ضیافتی توقع داشته باشد  
 از خست نفس و دناست سمت چندین روز از تناول طعام امساک نماید  
 جسمانی عملیست در نشانه دنیا از برای ثوابی در نشانه عقبی چون  
 اجبری که عملی کند بازای اخذ اجرتی پس در حقیقت تعبد او معاط  
 ایت نه عبادتی و اما عارف متاله چون غرضی و رای جناب الهی که سید  
 الاغراض و مطلبی الا لقای ذات حق که سید المطالبست ندارد پس  
 او در مقام توجه بجناب حق و اعراض از کل ممکنات که باطلند تنزیه  
 سر و تقدیس باطن است از هر چه شاغل باشد از مشاهده جناب او در  
 مقام النفات از جناب خالق بجانب مخلوق تکبر بر جمیع ماسوی الله و  
 استحقاق کل ما عد الحق است همچنانکه یعسوب الموحدين ص در لیل البلا  
 مکرم میفرماید عظم الخالق عندك یصغر المخلوق فی عینک و در کتاب  
 تقدیس آورده ایم که مکفور به که در سید الامی تعبیر از ان بطاغوت شده  
 حیث عز قایلان یكفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسك بالعروة

الوثقی لانقسام لها عالم امکان بقضه و قضيضه و صغیره و کبیره که جمله  
 ما سوی الله باشد و چون بحسب استمال قوتین نظری و عملی و قاهریت استعل  
 بر ارواح و قوای بدنیه و حیوش و جنود جسدیه فراغنه عزومات شهویه  
 و مشاعر قلبیه و مدارک دماغیه و جمیع ذرات مافی البدن و جمله ما يتعلق با  
 راعادت فرموده است که در انصراف از عالم جسمانی سلوک سبیل عالم قدس  
 و رامتایعت نمایند و با جوهر ذات او مشابحت در زند تا هنگام مطالعه  
 صقع ربوبیت منازع عقل و در وقت مشاهده جمال حق مزاجم ستر نباشند  
 و جوهر عقل مستفاد در ملاحظه ان عالم خالص نماید و جمیع آنچه در تحت  
 حکم نفس مجرده اند از اصول و فروع و ارواح و قوادر سلك تقدس و تجرد  
 با محرم منخرط آیند پس عبادت عارف عبارت از انست که قوت متبویه  
 و قوت متخیله و سایر مدارک و مشاعر و حواس و ارواح نفسانیه و حیوانیه  
 و طبیعه و مبادی ادراکات و تحریکات و اعضاء و عضلات و جوارح و ارکان  
 و آلات جسدیه و اعضاء ادویه بانفس ناطقه در حکم جوهر مجرود و  
 امده از عالم غرور و اقلیم بطلان بجانب حرم قدس و جناب حق متوجه  
 شوند در سدره المنتهی بشرنا الله لا تمامه در تفسیر ایاک نعبد و ایاک نستعین  
 برای نون متکلم مع الغیر ذکر کرده ایم یکی از انها این دقیقه است و از بنجاست قول  
 سید المرسلین صلی الله و سلم علیه و اله الطاهرین که در باب جماعت فرموده  
 است المؤمن و حده جماعة ظاهر میشود و بیاید دانست که همچنانکه نفس مجرود  
 بحسب شروق نور قدس و انعکاس اشعه انوار عالم عقل بر جوهر نانش مبداء

اهتزاز از اعصاب و عضلات و استمشاط ارواح و مشاعر و انجذاب  
 کل بدن و عامه اجزاء جسد بجانب جناب متعالی قدوسی میشود  
 همچنین حرکات طاعات جسد و مناسک عبادات بدن منشأ شدت  
 صقالت نفس و سعادت تحقق شوقی مستانف و اشراقی مسجدمسبب  
 و ان شوق و اشرفات باز موجب نشاط طاعتی و انطاعت باز موجب  
 نشاط طاعتی و انطاعت باز وسیله استعداد اشراقی و علی هذا  
 السبیل و بالجملة طاعات و عبادات که در شرایع و ادیان مقرر شده  
 همه بجهت از دیاد صقالت و اشتداد استعداد نفس از برای علوم  
 حقیقه و معارف ربوبیه و شوارق قدسیه و بوارق الهیه و منار ال  
 راه سیر الی الله و زاد و راحله سفر فناء فی الله است جد مقام الفقهاء  
 اللهم امین علی الله مقامه شرح قواعد الاحکام و من در عیون مسایل  
 الفقهیه آورده ایم که سمعیات الطاف الہی است در عقلیات و اجبات  
 سمعیه مقرب نفس است بواجبات عقلیه و امثال واجب سمعی باعث  
 و معین بر امثال واجب عقلی و مندوبات سمعیه مقرب است بمنذوبات  
 عقلیه نیز التزام مندوب سمعی متوکد امثال واجب عقلی است و در حد  
 قدسی آمده است لا یرال ینقرب العبد الی بالنوافل حتی احبہ فاذا  
 احبته کنت سمعه و بصره و ید و رجله و لسانه فی سمع و بی بصر و بی  
 یبطش و بی ینطق و از ماب تطابق عوالم انتظام این نسق در نفس و ادیان  
 افلاک بر همین اسلوب بلکه در انعام بر وجه تاصل و درین عالم بر سبیل

ظلیت جاری و مستمر است پس حرکات دوریه مستمره الاتصال عبادات  
 فلکیه و مناسک ملکیه و تصفیقات قصیه و اهتزازات وجدیه است نفس  
 ناطقه فلکی باشراقات قدسیه که وظیفه اوست از صقع نور ملتند و مستخرج  
 از لذات عقلیه و ابتهاجات شوقیه اش بدن که جرم فلکی است منفعل الفعا  
 مبداء میل استدری میشو و ازان میل حرکات دوریه منبث میگردد  
 بر مناسبت ان اشراقات نوریه و بھر حرکتی تهب و اشراقی و بھر شرقی انبعاث  
 حرکتی و لایزال تجدد شرقات بتجدد حرکات و بتجدد حرکات بتجدد شرقات  
 متصل الاستمرار بی لزوم دور چنانچه در کتاب خله الملکوت بر وجهی  
 و امداقصی تحقیق کرده ایم بفضل الله نعم و همچنانکه کواکب و افلاک بحرکات  
 مناطق و اجرام و سلوکات نفوس ابدان روایت نسک و وظایف عبادت  
 بجا میاورند اشخاص و طبایع سایر عوالم کربندگی بر میان و غاشیه  
 بر دوش بارند شریک سابق ما در تعلیم و نصیح فلسفه اسلامیه الشیخ ابو نصر  
 الفارابی خوب گفته است در فصوص صلت السماء بد و ارضها و الارض  
 بر محافها و الماء بسیلانہ و المطر بهطلانہ و قد تصلی له و لا تشع و لذكر  
 الله اکبر **الأمعة الجذوة** جاعل تام نظام جملی موجودات  
 که ما سوی ذات الله سبچا است کنه ذات احدیه و حد حقه است چه هر چه  
 و رای ذات قیومی متعالی و احد حق است در هویت شخصی معلول جملی داخل  
 و چون سبیل ایجاد هویت مرکب ایجاد اجزاء ان هویت است مرکب جملی  
 مستأنف رای جعل اجزاء نمینخواهد پس اراده و عنایت جاعل حق بشخص

جملی بالذات متعلق است و با حاد موجودات که اجزاء شخصی جملی اند بالقصد  
 الثاني و معلول اول و ایجاد اکرام و افضل اجزاء شخص جملی که عقل اول  
 و چون وجود شخصی جملی بر هون شرطی و استعدادی و حامی و موضوعی  
 و محلی نیست و بمحض ایدة حقه و عنایت سابقه وجود تمام و در حد <sup>سه</sup>  
 مستند است و استحقاق حصول او و رانی امکان ذاتی محصلی <sup>مصنوعی</sup>  
 در کار نیست پس لا محاله شخصی جملی افضل مایدخل فی الامکان و اجمل  
 مایقع فی التصور و نظامی دیگر افضل و اتم ازین نظام از جمله <sup>ت</sup> ممنوعا بالذات  
 و در شمار مختلفات متوهمات خواهد بود و الا بحکم قاعده امکان  
 اشرف قبل ازین نظام موجود بودی بالضرورة البرهانیة و بعد از آن که  
 بیقات ظهور رسید که کل عالم امکان شخصی است و حدانی مستند  
 بجاعل حق جل شانہ مرتة واحدة رهبریه و مبداء و مدبر و حافظ و <sup>مسئله</sup>  
 ان محض عنایت حق است که در اصطلاح الهیین تعبیر از ان بطبیعت <sup>کلمه</sup>  
 میکنند چنانچه شریک سالف مادر ریاست حکماء اسلام الشیخ ابو  
 علی بن سینا در کتاب برهان شفا و در طبیعاً شفا ذکر کرده است و  
 اختراست اجل اخترا می و قریب حرکت قسری و اتفایست امر اتفای قیاس  
 بنظام اجزیئیه است باعزل نظر از نظام جملی و امانست بشخص جملی اجزا  
 اخترا میه و حرکات قسریه و امواتفایست همه طبیعیت و امری غیر طبیعی  
 قیاس بنظام کل در بقعاً امکان و دایرة تحقق نیست و در کتاب ایفا  
 ضات بسط این اصل و شرح این مسئله بر وجهی اقصی کرده ایم بجز از آنکه

و معلول اول و از ایدة و عنایت شخص جملی مستند

در تحصیل هم نیارد شفا و دیگر کتب حکماء سابقین مذکور شده است پس  
 در پرده خفا نخواهد ماند که میان عوالم و تقریر و در واپر وجود با سیرها  
 لازمست که ارتباط طبیعی و اتساق لزومی و تضاد قیاسی و تطابق اعتدالی  
 بوده باشد تا مصحح شود از جمله انها تحصیل نظام مجموعی وحدانی شخص  
 مستند بعنایت و ارادتها عمل احد الذات استناد او حدیث نیارد کتب  
 خلة الملكوت آورده ایم که مطلق عالم ملک باعتبار امتزاج نسبت هیولانی  
 و اغتساق عوارض طبیعی و خصوصیات اقدار و ابعاد و هیئات و کیفیات  
 و اوضاع و اضافات در استناد بطبیعت کلیه که عنایت حق است ظل  
 مطلق عالم حمد آمده است باعتبار نسبت اشراقات عقلیه بمنزجه و لوازم  
 اشعه قدسیه منعکسه و ازدواج شروقات و انعکاسات و اعتدالات و ابتهاج  
 بان در عالم ملک عالم طبایع اربع اسقطیه با آنچه در اقطار و افاق و ارباع  
 و اقطاع و ارداست از نسب بمنزجه و هیئات مزدوجه بحسب صورت کمال  
 و کیفیات و کیفیات و اوضاع و اضافات مؤتم و مقتدیست بعالم طبیعت  
 خامسه فلکیه با آنچه انجام است از نسب حرکات شریفه مستدیره و اضافات  
 اوضاع موقفه بهیجه و طباع ما بالقوة اینجا قایم بجوهر ذات هیولی واحد  
 بالشخص صاحب وحدت شخصیه مبهمه است و اینجا بحرکت مستدیره و یکی  
 از تفاسیر لوکان فیهما الهة الا الله لفسد تا مبنی بر ملاحظه این تلامذ  
 و تساوت این معنی است چنانکه در کتاب تقدیس او کتاب تقویم الایمان  
 ذکر کرده ایم و بالجمله بنقدیر الهی و حکمت قیومی خصوصیات انعام مستلزم

و مستتبع خصوصیات این عالم است همچنانکه مزاج فلفل مثلاً مستتبع حد  
 حرارتست در بدن انسان و حدیث شریف نبوی من آمن بالنجوم فقد  
 كفر و حدیث قدسی من قال مطرنا بفضل الله و برحمته فذاك مؤمن  
 بی و کافر بالکواکب و من قال مطرنا بنور کذا فذاك کافر بی و مؤمن  
 بالکواکب با این منافاتی ندارد بلکه نظر در نجوم با احکام <sup>منقسم میشود</sup> خمس  
 واجب حرام و مندوب و مکروه و مباح و آنچه باید در بسط این مقام  
 در کتاب روایح سماویة و دیگر کتب خود گفته ایم و معلوم است که بقدر  
 العزیز العظیم اجتماع سعود یا نحوس در درجه از درجات فلکی مستتبع  
 آثار سعادت یا نحوست در آنچه در این عالم بازای او واقع است میباشد  
 اگر چه علم نجوم از آن حیثیت که علیست تخمینی مبتنی بر دلایل تخمینیست  
 و براهین انیه متمر تصدیق با احکام نجومی میتواند بود پس اگر سعود  
 را بر سمت الراس بقعه ارتفاع ارض مزود میباشد یا در مبدا  
 دوری از ادوار کبار سعود ثوابت و سیارات در سمت الراس بقعه ارتفاع  
 اجتماع یافته باشند اختصاص سعادات دینیه و دنیوتیه و مزید ملا  
 مقربین از انوار قاهره قدسیه و عقول و نفوس فلکیه شوقیه و تعظیم  
 ان بقعه ب همان نسبت لازم انوضع خواهد بود و بیاید دانست که تطابق  
 و تلازم مختص بعالم عقول و عالم نفوس و عالم اجرام فلکی و عالم اجسام  
 عنصری نیست بلکه در جمیع عوالم تقریر و اقالیم وجود مساویست هر گاه  
 حیثاً صحیحاً اسنا کثرت بواحد حق در مرتبه از مراتب متصافق باشند



معلولات ان مرتبه متلازم و در عرض سلسله صدور متساوی خواهند  
 بود بالضرورة البرهانیه و بنا بر اصل تطابق هر چه در عالم صورت تحقق  
 پذیرد ما یوازیه در سایر عوالم متحقق الاصول میاید قال بعض من  
 یجمل عرش العلم بالاسرار ما من رسم برسم فی الوجود الادلته خاصیت  
 عند باب الکشف والشهود حتی الحیثه اذ امت علی التراب والماء اذا  
 العقد علیه شکل الحجاب عالم عدد بازای عالم حرف و عالم حرف بازای  
 عالم ذهن و عالم ذهن بازای عالم عین و خصوصیات هر یک از این  
 عوالم متوازیه بازای خصوصیات سایر تلك العوالم است و از اینجاست  
 که حکمای دانشمندان اوهام از اسباب حدوث گرفته اند و بسط این اصل  
 مقام السبط و مجال بی اوسع از این میخواید و در اذکار و دعوات  
 و احراز و عوذات بحسب خصوصیات اوقات عبادات و طاعات و اوضاع  
 مطالب حاجات اسماء و الفاظ معهوده و حروف و اعداد مخصوصه  
 در احادیث و آثار ساین و شارعین ص وارد شده و تجاوز از حد  
 محدود و عدد مخصوص در بعضی از موارد حرام و در بعضی مکروه  
 و در بعضی بی فایده و بی استنباع ترتب اثر آمده است اکابر اهل تحقیق  
 و اکادم ارباب عرفان گفته اند هر موجودی از موجودات در تحت ترتب  
 اسمی از اسماء مقدسه الهیه است و حروف مبانی بمنزله عقاقیر  
 و اودیته تریاقیه مفرده است و کلمات آیات بمنزله معاجین مرکبه  
 و تریاقات کبیره و عدد بمنزله مزاج و صورت نوعی و نیز بمنزله حوض

ابی کمد را غسل آرد تماسی کنند اگر عمق آب زیاده از حد باشد موجب غرق  
 میشود و اگر کم غوطه خوردن میسر نیست عدد نیز همین حکم دارد <sup>باید گفتند</sup>  
 الاعداد اربع والحروف اشباح والعدد کاسنان المفتاح اذا نقصت اوزاد  
 لا یفتح الباب والزیارة علی العدد المطلوب اسراف والنقص من داخل الی  
 از مشایخ روایت میگرداند که آن فی سوره یس اسما پبری به اللمه والابصر  
 و فیها اسم من دعاه طار فی الهواء قیل له ارایت لودعا انسابه یس  
 کلها یعطی شیئا من ذلك فقال لو جاء رجل الی دکان صید لانی  
 فاخذ کل شیء عند فتریه لدائه اکان ینفعه كذلك هذه الاسماء  
 لا تفتح اسرارها الا لمن عرفها باعیانها **الجزء التاسع**  
 وجود مطلق عین ذات قیوم واجب بالذات است که منزع منه موجودیت  
 و مطابق انشراح کنه ذات حق است بی حیثیتی نقبید یا تعلیلی چه جو  
 شرح ذات متفرزه و حکایت حقیقت نفس ذات نه وصفی عینی یا زهنی  
 قائم بذات متقرر هر گاه ذات بنفس ذات متقرر بوده باشد موجودیت  
 از کنه ذات منزع خواهد بود من غیر حیثیت و راء نفس الذات اصلا  
 لا نقبیدیه ولا تعلیلیته و اما ذات جابر چون حقیقت متقرر من تلقا  
 الجماعل دارد نه بحسب جوهر ذات پس لامحاله مطابق انشراح موجودیت  
 از جایزات حیثیت ارتباط و استناد بذات حق باشد نه حیثیت  
 جوهر ذات وجودات ممکنات تجلیات وجود حق و حقیقت جاب  
 شرکات حقیقت حقه قیوم مطلق و هویات عالم مجعولت مجالی

ومظاهر هویت حقیقی جاعل علی الاطلاق قدم من حیث نسبتہ الصدور  
 والارتباط لامر حیث التلبس والاتحاد ونوع بعضی از متالهین که  
 موجودیت ممکنات نسبت اشراعی نیست بلکه نسبت اشتقاق جعلیت  
 از قبل شمسیت شمس و حدایت حداد و مشرب صوفیه که نسبت  
 هویات باطله الذوات عالم امکان هویت حقیقی ذات حق نسبت  
 امواجست بذات بحر و تعینات بطبیعت مرسله از جاریه مستوی  
 عقل صریح و صراط مستقیم مسلك برهان خارج است و سبیل  
 افاضه و ایجاد آن نیست که از ذات مفیض موجد چیزی منفصل شود  
 یا امری بذات مجعول فایض متصل گردد بلکه آنست که چون علم جاعل  
 محیط باشد بانکه مجعول بحسب ذات از خیرات نظام وجود است و  
 مشطرات و معجزات حصولش بالفعل در دایره تحقق واقع است  
 جوهر ذاتان مجعول بر علم و اراده جاعل مترتب و از فعالیت و  
 مناصبت ذات فعالش صادر و گردد بمثل مانند شعله چراغی که  
 از خرمن آتش درگیرد یا شعاعی که از نور جرم شمس فایض شود  
 یا الهیز از عضلات و حرکات اعضاء ادویه که از شوق متاكد  
 نفس که بمرتبه اجماع رسیده باشد منبعث گردد و صدق و افاق  
 و جعل و ایجاد را بر سه معنی اطلاق کنند اول جاعلیت اضافی  
 که مضایف مجعولیت است و هر دو مضایف بحسب ترتیب از ذات  
 جاعل و ذات مجعول متاخر و نسبت بایکدیگر در یک مرتبه باشند

چه حقیقتاً اضافه نسبت متکرره است بخلاف نسبت که در آن تکرار معتبر  
 نیست بلکه اعم است از آن و اوسع و ویم حیثیت جامعیت حقیقی که  
 مستتبع ذات مجعول و جوهر ذات مجعول از آن منبعت باشد و  
 کون الجاعل بجهتیه مجب و یصدر عنه هذا المجعول مخصوصه و این  
 جامعیت حقیقی مبداء جامعیت اضافه است متقدم بر آن بدو مرتبه  
 چه این جامعیت اصل وجود و منبع تقرر مجعول و از مراتب سابقه  
 بر ذات مجعولت اضافه فرعی تحقق مضافین امر است و احدی که مجعول  
 واحد باشد و متکثر بر حسب تکثر مجعولات و عین ذات واحد حق  
 جل کبریاؤه بوده باشد بلکه لازم و عارض ذات حق است لذاته مجسب  
 خصوصیت ذات مجعول و خیریت و مناسبت کمال و قرب جوهر او  
 قیاس بجناب مقدس جاعل و آنچه خاتم الحکماء المحصلین رضی الله عنهم  
 اشارات کفنه است الصدو و یطلق علی معنیین احدی بهما امر اضافی  
 یعرض للعلّة و المعلول من حیث یكونان معارکلا منالین فیہ و الثانی  
 کون العلة بجهت یصدر منها المعلول و هو بهذا المعنی متقدم علی  
 المعلول ثم علی الاضافة العارضة لهما و کلا منافیة و هو امر واحد  
 ان کان المعلول واحداً و ذلك الامر قد یكون هو ذات العلة بعینها  
 ان كانت العلة علة لذاتها و قد یكون حالة تعرض لها ان كانت  
 علة لالذاتها بل مجسب حالة اخرى اما اذا کان المعلول فوق واحد  
 فلا محالة تكون ذلك الامر مختلفاً و یلزم منه التکثر فی ذات العلة